

و حقیقتاً سوء اخلاق و اعمال رقیله را قبول نداشتن میرزا می فهمند .

از اینرو ممکن است نگارنده را بعد ازها بیک چشم غضب الودی نگاه کنند و با انواع حیل و دسایس سعی نمایند بطور مستقیم و غیر مستقیم خسارات مادی و معنوی به نویسنده وارد کنند . —

هیئات هیئات من وقتی قلم بدست گرفتم هرچه در دست داشتم نهادم و از هرچه بود و نبود دل شستم و همیشه هرچه را قربانی مزام و وجدان خود نموده و می نمایم و مدارج ترقیات فکری و روحی خود را سیر می کنم و طنین ذباب را وقتی نمی نهم

هیچ از باک و علای سگان \* باز میماند ز راهی کاروان  
و مخفی نماید چند نفر بهائی و بهائی زاده که عددانها هنوز بعد از بهاء که نه است نرسیده سراغ دارم که دارای اخلاق حمیده فطریه اند و از هر گونه رذالتی پاک و منزهدند بلکه فقط بهائی زاده اند و اندکی تعصب پدری را دارند

پنجم تنزل صرفانی — در دوره اسلامی خود بخدائی معتقد بودم \* نه مرکب بود و جسم نه مرئی نه محلی \* بی شریک است و معانی توغنی دان خالق \* که سمیع و علیم و بصیر و قادر و توانا وحی و قیوم بود اگر دردمند میبودم و یا الله می گفتم می دانستم پدرم واقف است \* بلکه حسبی من سئوالی علامه بحالی \* اکبر و اعظم خدای عالم و ادم صورت خوب فرید و سیرت زیبا حاجت موری بعلم غیب بداند در بن چاهی زیر صخره صفا رفته رفته بر اثر آداب و عادات و معتقدات بهائیان که

خدا را محصور در قلعه عکا یا ساکن در عمارت حیفا میدانستند و برای قضاء حاجت یا اجابت مسئلت خودشان مجبور بودند کاغذی بنویسند یا عریضه عرض کنند که آن مریضه با یگقران تمیر یکماه بحیفا برود و یکماه جواش برکرد تا بدینواسطه خداوند از دروهای دل بنده بیچاره اش واقف گردد و بالاخره بتواند آنرا درمان نماید و اگر هر کدام از بهائیان نمود و وسعتی داشته باشند در مقام ضرورت و بیچارگی آن عریضه را به تلگراف تبدیل مینمایند که زودتر خدای او واقف گردد

من نیز نزدیک شده بود بواسطه معاشرت و انس همین تشبثات را بنمایم چه که بهائیان در داخله خود بهائی حقیقی کسی را می دانند که باین عقاید و افکار باشد

اقای نیکو — اغراق نمی گویم یکی از معارف و متمواین بهائیان سه سال قبل مریض و محتضر شد بواسطه محفل روحانی استدعای تلگرافی بمقام الوهیت خودشان نمودند تا احیای جدیدی بان محتضر مرحمت نماید و بالاخره همان محتضر فوت کرد! این است خرافات بشر که می بیند خود میرزا مبتلا بمرض میشود و رهش پیدا میکند از معالجه خود عاجز است و رجوع بطیب مینماید و لکن بهائی از همان مرد پوسیده و از قبر و استخوان و اتار و موهای افنان و اغصان او شفا و صحت می جوید!

باری این شخص ساده بایک قلب مجروح و دل پرخونی میان احوال گذشته خویش را نمود که حقیقتا افسرده و ملول شدم و بدو گفتم اگرچه صدمات کثیر و خسارات جبران ناپذیر است ولی چون درحقیقت روز اول بعقیده و نیت ساده خود

بطلب حق رفته و بقدم حق مشی نموده بالاخره عاقبت بخیر شد چه که مراحل \* والدین جاهل و فینا \* را پیمودی تا سر بر عز \* نهد بنهم سبنا \* جالس شدی و اکنون اسلام و ایمان تو خیلی متین و قویم است چرا که تنها عقیده ابائی و اجدادی نیست بلکه تحقیقی است که به نیروی مجاهده و فحص و تجسس و کسب بدست آورده نه بمیراث

بلی اگر ازیک چشم گریانی که چرا عمری را به بطالت صرف کردی و بدست غول واهزن مبتلا شدی و چندی از کوثر تسنیم و جنت نعم محروم ماندی بچشم دیگر خندان باش که اکنون لذت دیانت را تو میری و قدر سعادت را تو می شناسی و معنی اسلامیت را تو می فهمی

باری بقدری که لازم دانسته وی را تسلیه دادم و بامرزش پروردکارش امید وار نمودم و هر جلد دوم این کتاب معرفی اشخص محترم را خواهم نمود تا دیگران بخود نسبت ندهند و سوء استقاده نمایند

اری این شخص ساده عاقبت بخیر شد و از آن محیط بدبختی و فساد خارج گردید و لکن بعضی دیگر هستند که همان ذات و پستی را پیدا کرده اند معینا شاعر نشده اند که خود را نجات دهند

در اینمقام پادم افتاد مقاله مبسوطی که متفوطی در کتاب العبرات والتفکرات در موضوع و خامت عاقبت مسکر و قمار می نویسد و انصافاً بقدرت قلم چنان سحری بخرج داده که هر کس آن مقاله را بخواند بی اختیار اشکش جاری میشود و ترتیب امقاله بدین منوال شروع شده است - شخصی

میکرید در قاهره صدیقی داشتم نجیب و فاضل خوش صحبت و  
خرش اخلاق و تروتمند که از هر حیث سعادتمند و دارای اخلاق  
فاضله بود و بهترین اوقاتم وقتی بود که در خدمت و صحبت او  
صرف می شد و فیض صحبتش میسر می گشت همه روز بزمش  
چون گلشن و شب ها چراغش روشن و دوستان به دور شمعش  
جمع بودند .

اتفاقاً مسافرتی طولانی کرده و قاهره را وداع گفتم پس  
از ده دوازده سال دوباره گذارم بدانجا افتاد و بهترین ارزویم  
تجدید زیارت و صحبت آن شخص بود چون اوائل شب وارد  
قاهره شدم عشق مفراط اجازه ام نداد فیض صحبتش را بشب  
دیگر واگذارم فوراً حرکت نموده رو بخانه اش رفتم بگوچه او که رسیدم  
دیدم کثیف و خراب کوچه که همیشه آب و جاروب بود و چون  
دل بیخس ياك و طاهر بود اکنون زباله های نکبت و بد بختی  
در او ریخته بشباك خانه او نگریسته دیدم از قلب سیاه تار و پود  
است خانه که همیشه درس باز و آثار نعمت و دولت در او  
ظاهر بود اکنون درس بسته و علائم فقر و نکبت چون کرد و  
غبار بر او نشسته بطوری باحالات سابقه اش بعکس بود که اندیشه ام  
فرا گرفت شاید عوضی آمده ام پس از رفع شبهه دق الباب کرده  
بعد از نیم ساعت طفلی شش ساله با لباس یاره یاره کثیف و  
چراغی ضعیف آمد و گفت کیست ؟ گفتم بگشا چون در را کشود  
وارد دهلیز خانه شدم دیدم موالم بد بختی و مسکنت در اینجا  
جمع شده گفتم فلانی هست یا نه ؟ من یکی از رفقای سابق او  
هستم ان طفل اهی سرد کشید و گفت او حالا بمنزل تمیاید  
مادرش چون او ازم شنید و اشتایم فهمید به پسر گفت تا

وارد اطاقم نمود اطاق مخروبی که قدری فرش مندرس و حصیر  
در او بود و مرا دیدم شگفت و حیرت افزون تر می شد تا مادام  
ان طفل که خیال آن شخص بود با چادر مندرس وصله کرده  
وارد اطاق شد و سلامی گفت جوابش دادم و احوال پرسید از  
خرید و شوهرش نمودم و سؤال کردم گی میاید ؟

یکدفعه او سردی کشید و گفت اگر بیاید او آخر صبح  
میاید و چون محرم صدیقم میدانست گفت می خواهم شرح نکبت و بد  
بختی خودمان را بشما بگویم که چرا آن خانه زیبا و فرش دیبا  
و نعمت مهیا و عیش مهنا بدین کلبه محقر و زاویه کثیف تبدیل  
شد . از وقتی که شمارفتید فلانی با بعضی رفقای مشروب خور  
رفیق شد هر شب می آمدند و مسکرات می خوردند و کم کم قماری  
نیز بمیان آوردند شب را تا صبح بشراب و قمار مشغول و روز را  
تا عصر به خواب بود در نتیجه اعمال شب و اهمال روز بهیچ  
کاری نرسید و اندوخته را که سابقا دیده بودید تمام نمود حتی  
این خانه نیز رهن است که همین روزها نیز ما را بیرون خواهند  
کرد . —

گفت روز دیگر امدم و اندوست را ملاقات کرده دیدم  
چهره اش بر کشته و رنگش زرد شده و اتار نکبت در او دیدار  
کنتم چه گویمت که نمیدانی و چه نصیحتی آغاز کنم که تو از  
این بیخبر باشی این چه روز کاری است برای خودت تهیه کرده ؟  
گفت راست می گوئی ولی چکنم که مبتلا شده ام و عادت کرده ام  
باری نمی خواهم شرح مقاله ان نویسنده را کاملا بدم  
همین قدر تا ' جا مورد حاجت بود که اگر یکی از بیچارگانی  
که در میان این طایفه رفته و تدویجا باین روز افتاده است که

خودش واقف نیست يك صديق كاملی بقوه بیان و قام پیرسد و این چه روزکاری است برای خود تهیه کرده ؟ خواهد گفت چه کنم که مبتلا شده ام

اوقاتی که هنوز با بهائیان معاشرتی نکرده بودم یگروز با یکی از علماء صحبت از حضرات بمیان آمد انشخص عالم چون اهم روز کار دیده مجری بود فرمود — شخص صدیقی بعکا رفته و خواسته است خدای آنها را ملاقات کند و از عقایدشان آگاه گردد از همان اشخاص بهائی که در آنجا بوده اند باو گفته اند ما مبتلا شده ایم و تو خودت را مبتلا ی این امر مکن

ان اوقات اینقدر من از این حرف خندیدم و به یقین مین می دانستم این حرف دروغ محض و صرف افتراء است چه که اگر بهائی بودن را نا درست می دانست کسی زنجیری پایش نگذارده بود البته بر می گردید و تائب می شد ولی خدا می داند این عبارت ( چکم که مبتلا شده ام ) را پس از چند سال از یک نفر بهائی تصریحا و بعض دیگر بهائیان تلویحا شنیدم و بروان یاک ان عالم محترم رحمت فرستادم

دوسه نفری هم در بروجرد بودند که حقیقه منشاء انقلابات شدند و در طریقه ضلالت وارد بودند که نه تنها صدمه معنوی و مادی آنها بمردم بروجرد رسید و قریب شصت هزار تومان از مال اهل بروجرد ورشت که منجمله قریب دوهزار تومان از خودم بود تلف کردند بلکه بخودشان هم ظلم کرده و هنوز گرفتار و خامت عاقبت خویش هستند

و شاید اگر از آنها نیز پرسیده شود چه شقاوت و

بدبختی است برای خودتان مهیا کرده اید؟ در جواب بگویند چه کنیم که مبتلا شده ایم

### تنبیه

بر ارباب داش و بهیرت پوشیده نماید که مدتها است شرق  
عموما و عالم اسلامی خصوصا مبتلا بیک دسیسه های تاریک و سیاست  
های باریکی شده که آن سیاست های مشهوره و آن دسایس مذمومه  
چون باد سموم شجره مبارکه و وحدت ملی را می جربانند و او را به  
استقامت اصلی نمی گذارد گاهی او را چون صرصر شدید بجهتی  
متمایل می کند تا جمعی که در ظل او آرمیده اند از سایه همایونش  
محروم شوند و از ظل ظلیلش خارج گردند و گهی بنحوی  
دیگر متوجهش مینمایند تا جمعی دیگر را مندهش و مضطرب نماید  
زمانی معارضه سنی و شیعه پیش میاید و وحدت ملی را دچار  
زحمت می کند و هنگامی مبارزه هنود و مسلم جلوه می کند و  
شرق را تهدید مینماید

کسی که اندک مسافرتی بشرق کند می بیند هر روز چه خدایانی  
از سرادق غیب بعرضه ظهور پا می نهند و چه انبیائی برای  
تقویت آن سیاست مبعوث می شوند

اینست که کارنده از نقطه نظر اجتماعی و مصالح وطنی  
و وحدت ملی بنکارش اینکتاب مبادرت نموده و چیرن میباید اب  
را از سر چشمه جلو گیری نمود و نگذارد سیلی تشکیل شود و بنیانی  
را بر اندازد از اینرو نخست علت اصلی فریب خوردن و فریب  
زدن را بکاشته سپس طریقه بانی و نهائی را که یکی از مصادیق  
آن فلسفه کلی است مطرح بحث نموده با استقصاء کالی که از

کتاب و کلمات آنها (حتی بیشتر از خودشان) پیدا نموده و با اطلاع وافعی که بر روحیات و اداب و عقاید آنان حاصل کرده و اغلب دنیای بهائیت را سیر نموده و با کوچک و بزرگ و زن و مرد و وضع و شریف و رئیس و مرئوس و بنده و مولایان ها ملاقات و صحبت داشته اسرار خفیه و دسائس مخفیه و طرز مخالطه و محاوره آنان را کاملاً بدست آورده که چنان مرغان معصوم هوای عزت و رفعت را بدام شوم ذات و نکبت وارد می کنند و چه نوع طور و انقلاب دروغ و تقلب را میاندازند که ماهیان بحر وحدت را صید نمایند این کتاب را تدوین و تالیف نموده تقدیم عالم اجتماعی می کنم و عمده نظریه ام اشتباه و تذکر بهائی زادگان بیچاره است که این مغفلت را از پدر خود بمیراث گرفته و بحکم \* المحب والبغض توارثان \* بجتهی بی دلیل میل نکنند و عاشق بی جهت نشوند و از جهت دیگر با دلائل مسلمه مشهوره اعراض نمایند و مبغض نشوند و ترك تعصب کنند و همین قدر تصور نمایند و احتمال بدهند که شاید اباء و اجدادشان قریب خورده باشند و یا اگر عمرشان وفا می کرد و به تناقص کویها و خلف وعده های میرزا و میرزا عباس واقف می شدند مانند سایرین که فهمیدند و برگشتند بر میکشند و نادم می شدند و نظریه دیگرم آنکه برادران اسلامی که مضرات اینگونه تاسیسات و عنوانات را بافته و بخوبی احساس کرده اند که امروزه برای عالم اسلامی و استقلال و عظمت وطنی سمی هلاک کننده تراز سم نعتت و اختلاف نیست و دریاقی نافع تر از داروی توحید و ائتلاف نیست این نغمه را گوش ندهند ولو از هر حلقومی باشد و پیرامون این بساط نگردند ولو بهر دستی تمهید شده



باشد و گمان نمی رود هیچ حقیقت جو و متفحصی بتواند در مدت دو سال معاشرت با این طایفه بقدر این کتاب اطلاع و بصیرت باحوال و اخلاق آنان پیدا کند

این است که من مدتی سرمایه عمر خود را تلف نموده برای آنکه دیگران را از تجسس و تفحص این مسائل مستغنی و بی نیاز کنم بزحمات بسیار و رنج های بی شمار با حضرات محرمیت کامل حاصل نموده و بر اسرار و منویات آن ها واقف گردیده و بکارش این کتاب موفق شدم

### قطب شمال - قطب ضلال

چنانکه برقارئین محترم مخفی و پوشیده نیست که کشف يك سلسله مطالب مخفی و فهم يك رشته حقایق مستوره اینطایفه بای و بهائی يك جلسه و دو جلسه و چهار جلسه معاشرت و صحبت با افرادشان ممکن نبود و اگر کسی چون نگارنده میخواست حقایق را بطور وضوح و روشن بدست بیاورد تاچار بود از اینکه باحضرات محرم شود که مطالب مر موزه مستوره را از وی نهفته ندارند

و محرمیت حضرات نیز مستلزم سوء تفاهم بعض مردمان سطحی خواهد بود که درباره چنین شخص کنجکار و متفحصی که نقطه نظرش کشف يك سلسله حقایق است بهض اندیشه های ناصواب و خیالات باطل نمایند و از انطرف نیز آنکسی که چنین مقصدی را در نظر گرفته مجبور است بدین کیفیات تن در دهد که در معرض غیبت یا فقره مردمان بیخبر واقع شود این است که نگارنده در این سبیل از هیچ رهمی نیندیشیده و از هیچ مانعی نهراسیده حتی مال و جان خود را نیز وقفی

نگذارده ( چنانکه نگرانی از اموال و املاک را در این اثنا  
دیگران خورده اند و فرصت اعتراض نیافته ام ) تا بحمد الله  
موفق شده و تا نقطه قطب ضلال رفتم و حقیقه و فلسفه ضلالت  
و فریبندگی و فریب خوردگی را یافته و قدری از معلومات و  
مشاهدات خود را برشته تحریر در آورده تقدیم عالم انسانی  
نموده ام و اگر کوتاه نظران ایراد نمایند که چرا انسان خود  
را در معرض خسران وارد کند که اموال و املاکش را دیگران  
بخورند و خودش بدنیاله اکتشاف اینگونه مسائل رود می گویم  
خیلی اشخاص برای کشف قطب شمال زمین عزم و اراده رفته  
اند و جان خود را در آن وادی تلف کرده اند شاید نفع موهومی  
از اکتشاف او عاید عالم بشری شود

پس چرا ما قطب ضلال را به نیروی علم و یقین کشف نمائیم  
و حقایق را واضح و روشن نگردانیم تا عامه بشر بخدعه و فریب  
غزلان و اهزن مبتلا نشوند و اسیر موهومات نگردند و در فرن  
خورانی از شرقیات طبیعی محروم نمانند

## خاتمه

جلد اول کتاب ما پایان رسید و امیدوارم قارئین محترم  
بدقت بخوانند و اگر خطا و لغزشی در قلم رفته بعین اقصاض  
نگرند و بهائیان نیز از نکارنده ملول نشوند که چرا بشر عقاید  
و مرام خویش را نموده و قدری پرده از روی کار برداشته ام  
و یا در عین نکارش احترام زیادی بمیرزا ننموده ام  
بدیهی است کسیکه بالوہیت میرزا قائل و معتقد نبود و  
تری را در دعاوی خود صادق ندانست البته او را شخص نزلند

محترمی نمی‌داند که از او خیلی احترام کند و در نکارش خود  
جمال قدم یا اسم اعظمش بخواند خدا گواه است آنچه را که  
نوشته‌ام عقیده قلبی و مرام باطنی خود بوده و اگر بهائیان مرا  
در ردیف خود و عقیده خود معرفی نمی‌کردند شاید از نشر  
مرام خود نیز خودداری مینمودم

و اکنون نیز می‌گویم هر گناهی که از بشر صادر شود ولو  
گیره مویقه باشد قالی ابرزش عندالحق و معذرت عند الخاق  
است و مثلاً اگر بکسی تهمت زنند که سرقت کرده و آن شخص  
متهم از تبرئه خود عاجز شود ممکن است بعضی عقلاً مجملی  
برای سرفتش فرض کنند که از غایت افلاس و اضطرار این گناه  
را مرتکب شده و خداوند نیز از او درگذرد و یا از کسی فسقی  
قبیح‌تر و گناهی رقیل‌تر صادر شود ممکن است در واقع و نفس  
الامر ابتدائی داشته که علاجش ارتکاب آن فسق بوده

اما اگر انسانی عمداً ولو یکساعت باشد کوسفتند شود یا  
خر گردد و زیر بار چرن خودی رود چه احتمالی عقلاً در حق  
او می‌دهند که تبرئه شود

لہذا اگر بهائیان نسائی به نگارنده دهند که یگروز یا یک  
ساعت حقیقہ و عقیدتاً جزء کوسفتندان میرزا بوده ام جدا تکذب  
می‌کنم و اگر تکذیبم را باور نکنند کلام خود میرزا را بان‌ها یاد  
آور می‌شوم و بهمان احسن ملیح اشاره میکنم که می‌گویند و  
مفادش این است

هر کسی حقیقہ کوسفتند (۱) شد آدم نمی‌شود و هر که آدم  
شد و از کله کوسفتندان جدا گشت روز اول کوسفتند نبوده است

(۱) اگر کوسفتند بلفظ بهائی تبدیل گردد عین کلام میرزا میشود.

باری غرض این است که من هیچوقت بهائی نبوده ام و خیلی هم افتخار می کنم

یکی از بهائیان شنیده بود که آن شخص بروجردی ساده که در این چند ساله بهائی شده بود برآشته است خیلی تعجب می کند و میگوید باید از بروجردی ها مایوس شد چونکه بهائی نمی شوند و اگر هم شدند بر میگردند چرا که اقا جمال هم که بروجردی بود بالاخره برگشت

و نگارنده این افتخار را برای همشهری های خود در این کتاب بیادگار فرمودم که بساکنین بروجرد این بشارت را بدهم که الحمد لله حضرات تصدیق دارند که بروجردی بهائی نمیشود و بکلی از آنها مایوسند

باری جلد اول کتاب تمام شد و چون عقیده نگارنده آنست که کتاب میباید منزله از هر گونه تملق و میرا از هر تقریظی باشد و کتاب ینفسمه خود، قرظ به عرف خود عود و مظلوم ارباب نظر گردد از اینرو از علماء اعلام و حجج اسلام و ارباب نظر و ازادی خواهان و آنانکه علاقه مفروضی به تربیت بشر دارند و در حین طبع اینکتاب تقریظ نوشتند و یا اظهار و اراده نوشتن فرمودند تشکرات قلمی نموده و برای غرض فوق و ضیق صفحات از درج آن تقاریظ معذرت خواسته و فقط حاصل مطالعات ناظر محترم شرعیات را می نگارم

ح . م . حسن نیکو

حاصل مطالعات ناظر شرعیات بتوسط

حضرت مستطاب حجة الاسلام و المسلمین آقای آقا سید حسین نجل مرحوم میرزا آقاسی صاحب ضوابط دامت ایام افاضانه بر حسب قرار داد مقام منبع نقامت و مجتهد معارف این

کتاب را که از اثر خامه و افکار عالیه فیلسوفانه فاضل یکانه -  
المجاهد فی سبیل الحق والحقیقه آقای حاج میرزا حسن بروجردی  
ملقب به (نیکو) است بدقت مراجعه و مطالعه نموده و بر مطالب  
مندرجه این اطلاع کامل حاصل کردم

می توان گفت الی کنون کتابی که کاملاً محتوی براسرار و  
تذویر شیطنت کارانه و اعمال مدلسانه این فرقه بوده طبع و نشر نگردیده  
کتاب فلسفه نیکو - نیکو اسمی است با مسجی و شامل  
جملائی است مملو از معنی که مطالعه آن علاوه بر انگاه انسان را  
بر فلسفه شوائب غاوبین سیما از جماعت بی این مطلع می سازد مراتب  
فضل و دانش و زحمات مؤلف کتاب را واضح و هویدا میکند  
بواسطه کشف تدلیسات و مغالطاتی که فاضل محترم از  
ان جماعت نموده ابواب علم و دانائی را بر روی هر کس گشوده  
و برای ساده لوحان مذری بجای نگذاشته اگر چه ترقی علوم و  
معارف محلی برای کوشش دادن بهرمات و خزعبلات این فرقه  
باقی نگمارده و نخواهد گذاشت ولی حصول این مقصد بعد از  
اطلاع بر عقاید حقیقیه و اسرار قلبیه مکتونه آنها است

الحق فلسفه نیکو نیکو فلسفه است که انسان را با اندک  
توجه و التفات بر مکتونات و خفیات او را این طایفه که جز  
تحمیل بر جاهلان و ارتزاق از آنها غرضی ندارند واقف خواهد  
نمود فی الحقیقه خوب تعبیری برای مریدان و پیروان خود (اغنام)  
اتخاذ کردند که نسبت به مریدان این لفظ نهایت تطابق را دارد  
لطیفه اینجا است که هنوز این مریدان اغنام یا کالاهام از این  
لفظ چیزی نفهمیده و خود را نشناخته اند و ندانسته اند که جناب  
میرزا خدا بکدام غرض لفظ اغنام را برای مریدان خود انتخاب  
کرده و هنوز ندانسته اند که آن ها را برای چه میخوانند و ادراک

نگرده اند که از پشم و شبر و روغن و بالاخره از گوشت آنها  
 میخواهد شکبیه خود را بر کند و ابداء در فکر آن نیست که این  
 بیچاره اغنام در کدام چراگاه میچرند. سبحان الله خیلی جای  
 شگفت و تعجب است که حضرت احدیت از نسخه مجموعه عالم  
 امکان که انسان است با صفت خالقیت و قهاریت بلفظ انسان و بنی  
 آدم و ناس تعبیر می فرماید بلکه در مقام خلقت انسان افتخار  
 کرده بخود می یابد و می فرماید تبارک الله احسن الخالقین و  
 سایر انبیاء عظام مانند موسی و عیسی که مریدان حقیقی بشرند  
 از انسان همیشه به پسران خداوند تعبیر می نمایند و هیچگاه  
 لفظی که مشعر براهات باشد از آن ها مینماید و این عبرت  
 خدا از بندگان خدا و اشرف مخلوقات تعبیر به پست ترین مخلوقات  
 که اغنام باشد مینماید آیا این تعبیر را برای غیر استفاده مادیه  
 بچیز دیگر می توان حمل نمود

بالجمله بر برادران دین و اخلاء ایمانی بلکه بر عموم  
 کسانی که خود را مخلص بخلعت و مشرف بشرافت انسانیت میدانند  
 از هر قسم و هر طبقه و هر زاد و هر دین و هر مذنب که  
 باشند نه کسانی که از مقام انسانیت تنزل کرده و خود را پست ترین  
 و گودن ترین مخلوقات اغنام اعتقاد کرده لازم است که این کتاب  
 مستطاب را مطالعه کرده و از آن استفاده نمایند و بدانند که بهر  
 دستی دست دهند و گول هر شعبده باز شیاد دغل باز را بخورند  
 از مندرجات این کتاب جلیل و مباحثات و مذاکرات  
 خود اینجانب که در مجالس عدیده سه ساله در قزوین یا رؤسای  
 این فرقه ندوده ام چنین معلوم می شود که اینجماعت همیشه برای  
 جلب ارتزاق و جمع ثروت از جعل مردمان ساده لوح بی

خبر است. بی تردید و چنانچه در احوال بعض از بزرگان وقت شه و مانند فضل بی نظیر آقای میرزا عبدالحسین ملقب یاشی صاحب اشب کشف وحیل که الحق ان کتاب نیزه مقام ارجمندی را در هدایت جاهلان یا احوال و اسرار اینطایفه حاوی است و خود صاحب این کتاب فلسفه نیکو که یکی از بزرگترین فضلاء و دانشمندان این دوره و عصر بشمار است چنانچه این جانب هر دو را ملاقات و مراتب علم و فضلشان را سنجیدم این فضلاء عالیقدر فقط و فقط برای تحقق و تفتیش از احوال این گمراهان و گمراه کنندگان و کشف اسرار و دسائس وحیل آنها مدتی هم عزیز را صرف کرده تا آنکه توفیقات الهیه موفق شدند و توانستند که نتیجه زحمات خود از صحرا گردی و دریا نوردی برای هدایت جاهلان و کسانی که صدای دهل را از دور شنیده نغمه داودی تصور می کنند و غافل از اینکه اگر اندکی نزدیک شوند مصداق ایه واقعی هدایه ان انکر الاصوات لصوت المحمیر را خواهند شنود این دو کتاب را نوشته نشر دادند

بالعجمله امید وارم مؤلف محترم جلد دوم کتاب فلسفه نیکو را شروع نمایند و در عهده تعویق نگذارند ولی بر عشاق علم و دانش و کسانی که نتیجه وجود انسانی را منحصر به تهذیب اخلاق و تعلیم و تربیت بشر و خدمت بنوع می دانند لازم است که از این تالیف و مؤلف قدر دانی کرده موجبات ترغیب و تشویق معظم الیه را فراهم نمایند تا بتوانند قدم های بزرگتری برای طبع و نشر جلد دوم این کتاب بردارند

سید حسین قزوینی حائری

لعل آیه الله صاحب ضوابط



ح . نیکو مواف کت



صحيح	غلط	مطر	مبلغ
حسرت	حسرت	۲۲	۴
مقتام	مقتام	۴	۶
از	در	۱۴	۶
انمايد	نمايد	۱۲	۷
احراز نهند	احراز شود	۱۷	۹
بود	بودند	۶	۱۵
خبر	چيز	۱۵	۱۶
امت	امت	۱۱	۳۲
مباين	مسلمين	۱۱	۴۷
متداعين	متدافعين	۸	۴۸
خرج	خوج	۳۳	۴۸
درستکاری	ودرستکاری	۴	۵۲
از	در	۱۵	۵۲
هوان	اهوان	۱۹	۶۴
به چوچه	و به چوچه	۲	۶۵
واش	دانش	۱۶	۶۸
هست	نیست	۲۰	۷۴
برهان	برهان	۸	۷۸
یزدجرد	بروجرد	۳	۹۹
جبه	جعبه	۶	۱۴۵
که	که و	۱۴	۱۴۶
پدیدار	پدیدار	۱۸	۱۵۷
رته	رته	۲۲	۱۵۹
واهی	یولمی	۸	۱۶۲
مقتدر	مقتدی	۴	۱۶۵